

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منتشر شده در گرانما ارگان حزب کمونیست کوبا
نویسنده: ارنستو استوز رامز
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: عثمان حیدری
۳۰ مارچ ۲۰۲۵

امواج و دگرگونی ها



این که موج‌های مترقی به طور دوره‌ای بر امریکای لاتین فرود می‌آیند خوب است، اما دقیقاً ماهیت موجی آن، با نوسانات ذاتی‌اش، گواه بر ناکافی بودن آن است.

بدون شک، برای ما تسکین‌دهنده است، اما فراتر از سازش موقت، پسرقت‌هایی که به دنبال آن می‌آیند دردناکتر می‌شوند. آنچه منطقه ما را بیمار می‌کند سرمایه‌داری نام دارد و بیماری را مزمن می‌کند، تلاش برای جلوگیری از پیشرفت آن، در مواجهه با عدم امکان فوری درمان، می‌تواند تسکین‌دهنده باشد، اما فقط تسکین‌دهنده.

اتحاد برای پیشرفت، پاسخی به انقلاب کوبا، در ۱۳ مارچ ۱۹۶۱، با سخنرانی رئیس جمهور ایالات متحده، جی. اف. کندی، در پذیرائی از سفیران امریکای لاتین، آغاز شد: «ما پیشنهاد می‌کنیم انقلاب قاره امریکا را کامل کنیم، نیمکره‌ای بسازیم که در آن همه مردان بتوانند به سطح زندگی مناسب امید داشته باشند و همه بتوانند تمام عمر خود را با عزت و آزادی زندگی کنند.»

این طرح در اگست همان سال، در پونتیا دل استه، در جلسه شورای بین امریکائی اقتصادی و اجتماعی سازمان کشورهای امریکائی، به طور رسمی تصویب شد.

اقدامات آن در سال ۱۹۷۰، با رسیدن ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری ایالات متحده یک سال قبل، و با انقراض عملی کمیته بین امریکائی اتحاد برای پیشرفت، به شکست انجامید.

با شکست آن و گذار به سیاست‌های «سخت» در رابطه با امریکای لاتین، پنجره‌ای بسته شد که از طریق آن بورژوازی‌های ملی‌گرای منطقه‌ما، با ادعاهای اصلاح‌طلبانه و توسعه اجتماعی، می‌توانستند به حمایت هژمون شمالی امیدوار باشند.

سراب این که سازش با یک امپریالیسم خیرخواهانه امکان‌پذیر بود، امپریالیسمی که یوغ آن را نمی‌شد از گردن باز کرد، اما حداقل می‌شد آن را تلطیف کرد تا با حداقل آرمان‌های اجتماعی همسو شود، با کودتاهای پی در پی در منطقه فرو ریخت.

در اواخر سال ۱۹۷۴، ۱۳ دولت مشروطه امریکای لاتین توسط کودتاهائی که توسط ایالات متحده تشویق یا مستقیماً حمایت می‌شدند، سرنگون شدند.

اگر یک رویداد، گسست نمادین آن دوران و شکست هرگونه امکان سازش با امپریالیسم ایالات متحده را رقم زد، شیشه‌های شکسته کاخ لاموندا، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ بود. کودتای دولتی علیه سالوادور آلنده روشن کرد که ایالات متحده، در آن شرایط جنگ سرد، امکان دموکراتیک برای آرزوی سوسیالیسم در امریکای لاتین را اجازه نخواهد داد.

در تمام این کشورها، به عنوان قدرت (یا به عنوان اپوزیسیون، در مورد چیلی)، بورژواهای «خودمختار» و بخش‌هایی از تمام لایه‌های مشتری‌مدار به آنها، در ساختاردهی یا همسویی با برنامه‌ای که مشکلات سیستمی جدی کشورهای امریکای لاتین را حل کند، شکست خوردند. خود مختاری در مواجهه با دوراهی اساسی سیاسی و اقتصادی امریکای لاتین، که چیزی جز تناقضی که ناشی از تابعیت آن به امپریالیسم یانکی است، نیست.

بخش‌هایی در درون خرده بورژوازی، متخصصان، مقامات دولتی، نظامیان، دانشگاهیان، هر کجا که اخته‌های اجتماعی با ترس بیش از حد از رادیکال شدن مبارزه آزادی‌بخش برای انتخاب آن، فراوان بودند.

«موج‌های مترقی جدیدی که با قرن جدید به امریکای لاتین رسیدند، نسبت به پیشینیان خود، نشانه‌های متمایزی داشتند. آنها لزوماً به دنبال موافقت ایالات متحده برای ساختاردهی خود نبودند، اما با این حال، در بسیاری از نمونه‌های آنها از منطق سرمایه‌داری فراتر نرفتند.

ایدئولوژی «پایان تاریخ»، همبستگی روبنائی با نئولیبرالیسم اقتصادی، به تحمیل خود در آگاهی اجتماعی ادامه می‌داد. شکست آن موج جدید در تمام کشورهای امریکای لاتین که آن را آغاز کردند، به جز ونزوئلا، اگر چیزی را نشان داد، این بود که آنچه امریکای لاتین نیاز دارد، «رئیس‌جمهورهای خوب» نیست، بلکه رهبرانی هستند که تحولات مختل‌کننده را رهبری کنند.

بحث بر سر این نیست که باور کنیم حسن نیت برای دستیابی به امور کافی است، اما بدون شک، اراده، عنصر ضروری برای انجام آنها است.

عدم برنامه‌ریزی برای دستیابی به زمینه‌هایی که امکان تحول رادیکال جوامع خود را فراهم می‌کند، برای شروع، ایجاد یک جنبش مردمی پایگاه واقعی برای تبدیل جامعه به چیزی جدید، منجر به این می‌شود که یا توسط کودتاهای دولتی آشکار یا پنهان شکست می‌خورند، یا وقتی پیشرفت‌هایی که نشان دادند به پایان می‌رسد، این دستاوردها تبدیل به نمک در آب می‌شوند. نمونه‌ها در معرض دید هستند.

برخی از این رؤسای جمهور را می‌توان بسیار افرادی هوشمند و دانا خواند، اما حداکثر، از این فراتر نمی‌رود. پس از پایان دوره‌های ریاست‌جمهوری آنها، بازگشت به گذشته بدون آسیب‌های روحی زیاد انجام می‌شود، زیرا آنچه آنها آوردند تغییر فاز برگشت‌ناپذیر نبود، فقط کاوش مناطق فضای فازی بود که تقریباً به صورت ایستا قابل دسترسی بودند. می‌توان استدلال کرد که دامنه دیگری امکان‌پذیر نیست، اما این باید تعدیل شود: ایجاد شرایط برای دستیابی به زمینه انقلابی امکان‌پذیر است. آنها قصد انجام آن را ندارند.

ونزوئلا، کشوری که فاسدترین کشور امریکای جنوبی بود، که جمعیت آن قرن‌ها تحت شست و شوی مغزی قرار گرفته بود، آیا برای آنچه چاوز آورد، آمادگی بیشتری داشت؟

اما چاوز قصد انجام آن را داشت، و جنبشی ایجاد کرد و رهبرانی را در اطراف خود گرد هم آورد که قادر به پیشبرد آن و حرکت مداوم به سوی مختل‌کننده بودند. در نتیجه، نتوانسته‌اند انقلاب بولیواری را شکست دهند، و این انقلاب به مسیر خود ادامه می‌دهد، و زمینه‌ای را ایجاد می‌کند که در نهایت، به طور رادیکال تحول‌آفرین شود. انقلاب‌ها کار رهبران دانا نیست، کار رهبرانی با شجاعت برای هدایت آنها است. این چیزی است که فیدل و چاوز را غول‌پیکر می‌کند.

۲۹ مارچ ۲۰۲۵